

بسمه تعالی

داستان معراج رسول خدا (ص)



داستان معراج رسول خدا(ص) در یک شب از مکه معظمه به مسجدالاقصی و از آنجا به آسمانها و بازگشت به مکه در قرآن کریم در دو سوره به نحو اجمال ذکر شده، یکی در سوره «اسراء» و دیگری در سوره مبارکه «نجم»، و تاویلاتی که از برخی چون حسن بصری، عایشه و معاویه نقل شده مخالف ظاهر آیات کریمه قرآنی و صریح روایات متواتره‌ای است که در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است و هیچ‌گونه اعتباری برای ما ندارد(۱)، و ایرادهای عقلی دیگری را هم که برخی کرده‌اند در پایان داستان پاسخ خواهیم داد.

در کیفیت معراج و اینکه چند بار بوده و آن نقطه‌ای که رسول خدا(ص) از آنجا به سوی مسجدالاقصی حرکت کرد و بدانجا بازگشت، آیا خانه ام‌هانی بوده یا مسجدالحرام و سایر جزئیات آن اختلافی در روایات دیده می‌شود که ما به خواست خداوند در ضمن نقل داستان به پاره‌ای از آن اختلافات اشاره خواهیم کرد و آنچه

مشهور است، آنکه این سیر شبانه با این خصوصیات در سالهای آخر توقف آن حضرت در شهر مکه اتفاق افتاد، اما آیا قبل از فوت ابیطالب بوده و یا بعد از آن و یا در چه شبی از شبهای سال بوده، باز هم نقل متواتری نیست و در چند حدیث آن شب را شب هفدهم ربیع الاول و یا شب بیست و هفتم رجب ذکر کرده و در نقلی هم شب هفدهم رمضان و شب بیست و یکم آن ماه نوشته‌اند.

و معروف آن است که رسول خدا(ص) در آن شب در خانه ام‌هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت‌المقدس و مسجدالاقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید، به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود و در تفسیر عیاشی است که امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا(ص) و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند:

جبرئیل در آن شب بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق»(۲) بود برای او آورد و رسول خدا(ص) بر آن سوار شده و به سوی بیت‌المقدس حرکت کرد و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گزارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا(ص) بدانجا هجرت فرمود، یکی هم مسجد کوفه، دیگر در طور سینا و بیت‌الرحم - زادگاه حضرت عیسی(ع) - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گزارده و از آنجا به آسمان رفت.

و بر طبق روایاتی که صدوق(ره) و دیگران نقل کرده‌اند از جمله جاهایی را که آن حضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که به صورت بقعه‌ای می‌درخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد.

و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا(ص) بدو توجهی نکرده و از وی درگذشت.

سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابوالبشر را دید، آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق(ع) روایت کرده رسول خدا(ص) فرمود: فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و(بر خلاف دیگران) چهره‌ای درهم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب

نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می‌شود. بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت لهییی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند. (۳)

و بر طبق همین روایت در آن جا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگویی که با آن حضرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم (و سکه‌ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند، و هیچ خانه‌ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می‌کنم و چون بر مرده‌ای گریه می‌کنند بدانها می‌گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می‌آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود که رسول خدا (ص) فرمود: برآستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت‌ترین حادثه است و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت‌تر از آن است.

و سپس فرمود: و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذارند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند، و مردمی را دیدم که لبنی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذارند، پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجوبی می‌کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خوانند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند، گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردیم که تمام اجزای بدنشان تسبیح خدا می‌کرد. (۴)

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی (ع) هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کرده و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم.

آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم، ولی این مرد از من نزد خدا گرامی تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریاهایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می کرد و دریاهایی از ظلمت و تاریکی و دریاهایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خداست.

و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو!

در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به «سدره المنتهی» رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می گذاری و از من مفارقت می کنی؟ گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای عزوجل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم

می‌سوزد، آن گاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارد آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده و قرآن کریم به طور اجمال و سربسته می‌گوید: «فاوحی الی عبده ما اوحی»، (پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را وحی کرد)

و از این رو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در این باره بحث شود، زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود می‌فرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آن را نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ذکر برخی از فضایل آن حضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: ۱. وجوب نماز ۲. خواتیم سوره بقره ۳. آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک. در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را به او وحی فرمود.

و به هر صورت رسول خدا (ص) فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی بازگشتیم و از همان دریاها نور و ظلمت گذشته در «سدره المنتهی» به جبرئیل رسیدم و به همراه او بازگشتیم.

* روایات دیگری در این باره

درباره چیزهایی که رسول خدا (ص) آن شب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز به طور پراکنده وارد شده که ما در زیر قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم:

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا (ص) صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را به صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی (ع) را داشتند خدای تعالی این

فرشته را به صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آییم.

و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی(ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید بدان حضرت گفته شد که اینان حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند و آخرین ایشان کسی است که از دشمنان خدا انتقام گیرد.

و نیز روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: در آن شب خداوند مرا مامور کرد که علی بن ابیطالب را پس از خود به جانشینی و خلافت منصوب دارم و فاطمه را به همسری او درآورم.

و در چند حدیث نیز آمده که خدای تعالی و پیمبرانی را که دیدم از من سؤال می‌کردند وصی خود علی را چه کردی؟ پاسخ می‌دادم: او را در میان امت خود به جای نهادم و آنها می‌گفتند: خوب کسی را جانشین خویش در میان امت قرار دادی.

و در حدیثی که صدوق(ره) در امالی نقل کرده چون رسول خدا(ص) به آسمان رفت پیرمردی را دید که در زیر درختی نشسته و بچه‌هایی اطراف او را گرفته‌اند، از جبرئیل پرسید: این مرد کیست؟ گفت: پدرت ابراهیم است، پرسید: این کودکان که اطراف او هستند کیستند؟ گفت: اینها فرزندان مردمان با ایمانی هستند که از دنیا رفته‌اند و اکنون ابراهیم به آنها غذا می‌دهد، سپس از آنجا گذشت و پیرمرد دیگری را دید که روی تختی نشسته و چون نظر به جانب راست خود می‌کند خوشحال و خندان می‌شود و هرگاه به سمت چپ خود می‌نگرد گریان می‌گردد، به جبرئیل فرمود: این پیرمرد کیست؟ پاسخ داد: این پدرت آدم است که هرگاه می‌بیند کسی داخل بهشت می‌شود خوشحال و خندان می‌گردد و چون کسی را مشاهده می‌کند که به دوزخ می‌رود گریان و اندوهناک می‌شود...

تا آنجا که می‌گوید:

... در آن شب خدای تعالی پنجاه نماز بر او و بر امت او واجب کرد و چون باز می‌گشت عبورش به حضرت موسی افتاد پرسید: خدای تعالی چقدر نماز بر امت تو واجب کرد؟ رسول خدا(ص) فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت: باز گرد و از خدا بخواه تخفیف دهد! رسول خدا(ص) بازگشت و تخفیف گرفت، ولی دوباره موسی گفت: باز گرد و تخفیف بگیر، زیرا امت تو(از این نظر) ضعیفترین امتهای هستند و از این رو بازگرد و تخفیف

دیگری بگیر چون من در میان بنی اسرائیل بوده‌ام و آنها طاقت این مقدار را نداشتند، و به همین ترتیب چند بار رسول خدا(ص) بازگشت و تخفیف گرفت تا آنکه خدای تعالی نمازها را روی پنج نماز مقرر فرمود: و چون باز موسی گفت: باز گرد، رسول خدا(ص) فرمود: دیگر از خدا شرم می‌کنم که به نزدش بازگردم(۶) و چون به ابراهیم خلیل الرحمان برخورد از پشت سر صدا زد: ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیار خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله» درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت خود را دستور ده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند.(۷)

شیخ طوسی(ره) در امالی از امام صادق(ع) از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده می‌شد و دو قبه از در و زبرجد داشت. از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد(و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی(ع) گوید: من به آن حضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ می‌دانی سخن پاک گفتن چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر دانانترند، فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ می‌دانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخواران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ می‌دانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که خوابد تا نماز عشا آخر خود را بخواند(۸) - در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند. - و در حدیثی که مجلسی(ره) در بحارالانوار از کتاب مختصر حسن بن سلیمان به سندش از سلمان فارسی روایت کرده رسول خدا(ص) در داستان معراج فرمود: چون به آسمان اول رفتیم قصری از نقره سفید دیدم که دو فرشته بر در آن درباری می‌کردند، به جبرئیل گفتم: پیرس این قصر از کیست؟ و چون پرسید آن دو فرشته پاسخ دادند: از جوانی از بنی هاشم، و چون به آسمان دوم رفتیم قصری بهتر از قصر قبلی از طلای سرخ دیدم که به همانگونه دو فرشته بر در آن بودند و چون به جبرئیل گفتم و پرسید آن دو فرشته نیز در پاسخ گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و در آسمان سوم قصری از یاقوت سرخ به همان گونه دیدم و چون از دو فرشته نگهبان آن پرسیدیم گفتند: مال

جوانی است از بنی هاشم و در آسمان چهارم قصری به همان گونه از در سفید بود و چون جبرئیل پرسید؟ باز هم دو فرشته نگهبان قصر گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و چون به آسمان پنجم رفتیم چنان قصری از در زرد رنگ بود و چون جبرئیل به دستور من صاحب آن را پرسید گفتند: مال جوانی از بنی هاشم است و در آسمان ششم قصری از لؤلؤ و در آسمان هفتم از نور عرش خدا قصری بود و چون جبرئیل پرسید باز همان پاسخ را دادند. و چون بازگشتیم آن قصرها را در هر آسمانی به حال خود دیدیم به جبرئیل گفتم پرس: این جوان بنی هاشمی کیست؟ و همه جا فرشتگان نگهبان گفتند: او علی بن ابیطالب (ع) است.

* حاجت جبرئیل

این حدیث را که متضمن فضیلتی از خدیجه - بانوی بزرگوار اسلام - می باشد بشنوند:

عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا(ص) فرمود:

در آن شبی که جبرئیل مرا به معراج برد چون بازگشتیم بدو گفتم: ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟ گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و از طرف من سلام برسانی و رسول خدا(ص) چون خدیجه را دیدار کرد سلام خداوند و جبرئیل را به خدیجه رسانید و او در جواب گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام».

* خبر دادن رسول خدا(ص) از کاروان قریش

ابن هشام در سیره در ذیل حدیث معراج از ام هانی روایت کرده که گوید: رسول خدا(ص) آن شب را در خانه من بود و نماز عشاء را خواند و بخفت، ما هم با او به خواب رفتیم، نزدیکیهای صبح بود که ما را بیدار کرد و نماز صبح را خوانده ما هم با او نماز گزاردیم آن گاه رو به من کرده فرمود: ای ام هانی من امشب چنانکه دیدید نماز عشاء را با شما در این سرزمین خواندم سپس به بیت المقدس رفته و چند نماز هم در آنجا خواندم و چنانکه مشاهده می کنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم به طوری که جامه اش پس رفت و بدو گفتم: ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو که تو را تکذیب کرده و می آزارند، فرمود: به خدا! برای آنها نیز خواهم گفت!

ام‌هانی گوید: من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم: به دنبال رسول خدا(ص) برو و بین کارش با مردم به کجا می‌انجامد و گفتگوی آنها را برای من بازگویی. کنیزک رفت و بازگشته گفت: چون رسول خدا(ص) داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند: نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست می‌گویی؟ فرمود: نشانه‌اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن به شام در فلانجا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رَم کرده یکی از آنها فرار کرد و من جای آن را به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز در منزل ضحجان(۲۵ میلی مکه) به فلان کاروان برخوردم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آن را با سرپوشی پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد، و نشانه‌اش آن است که پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می‌باشد. و چون مردم این سخنان را شنیدند به سوی دره تنعیم رفته و کاروان را با همان نشانیها که فرموده بود مشاهده کردند که از دره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر به مکه آمد و داستان رَم کردن شتران و گم شدن آن شتر را از آنها جویا شدند همه را تصدیق کردند.

محدثین شیعه رضوان الله علیهم نیز به همین مضمون - با مختصر اختلافی - روایاتی نقل کرده‌اند و در پایان برخی از آنها چنین است که چون صدق گفتار آن حضرت معلوم شد و راهی برای تکذیب و استهزا باقی نماند آخرین حرفشان این بود که گفتند: این هم سحری دیگر از محمد!

* ابوطالب و معراج

یعقوبی در تاریخ خود داستان معراج را به اشاره و اختصار نقل کرده و دنبال آن می‌نویسد در آن شب ناگهان ابوطالب متوجه شد که رسول خدا(ص) گم شده است، ترسید مبادا قریش او را غافلگیر کرده و به قتلش رسانیده باشند. از این رو هفتاد نفر از فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و به هر کدام شمشیری داد و گفت: هر یک از شما پهلوی مردی از قریش جلوس کنید تا اگر مرا دیدید با محمد آدم کاری انجام ندهید و گرنه هر یک از شما مردی را که پهلوی اوست به قتل برساند و منتظر من نباشید و چون رسول خدا(ص) را در خانه ام‌هانی دیدند نزد ابوطالب آورده و او نیز آن حضرت را به نزد قریش آورد و چون از جریان مطلع شدند موضوع برای آنها بسیار بزرگ جلوه‌گر کرد و دانستند که ابوطالب بسختی از او دفاع می‌کند و از این رو هم عهد شدند که آن حضرت را بیازارند.

نگارنده گوید: پیش از این ذکر شد که میان اهل حدیث و تاریخ در وقت معراج و اینکه چه سالی اتفاق افتاد اختلاف است و این نقل روی آن است که معراج در زمان حیات ابوطالب اتفاق افتاده باشد چنانکه بیشتر مورخین همین عقیده را دارند.

البته تذکر این مطلب نیز لازم است که روی هم رفته از روایات چنین استفاده می‌شود که معراج رسول خدا(ص) به آسمانها بیش از یک بار اتفاق افتاده و بعید نیست پاره‌ای از اختلافات نیز که در تاریخ وقوع معراج و کیفیت آن در روایات دیده می‌شود از همین جا سرچشمه گرفته و هر کدام به یکی از آنها مربوط باشد. و اکنون در پایان ذکر این معجزه بد نیست به طور فشرده درباره وقوع آن بحث کوتاهی داشته باشیم.

* بحثی کوتاه درباره معراج و شق القمر و معجزات دیگر

ما در خلال بحثهای گذشته در چند جا گفته‌ایم که اگر مطلبی از نظر قرآن و حدیث ثابت شد ما به حکم اسلام آن را می‌پذیریم و وقت خود و خواننده محترم را به اشکال تراشیها و توجیه و تاویلها نمی‌گیریم.

مسئله معراج جسمانی رسول خدا(ص) و همچنین مسئله شق القمر - که هر دو در سالهای آخر بعثت - و فاصله میان شروع محاصره بنی هاشم در شعب ابیطالب و وفات جناب ابوطالب اتفاق افتاده از مطالبی است که از نظر قرآن، حدیث و سخنان بزرگان از علم و حدیث به اثبات رسیده و از معجزات مسلم آن حضرت به شمار رفته که بحث بیشتر درباره اثبات آن و ذکر دلایل، نقلی و اجماع در کلمات بزرگان ما را از شیوه نگارش تاریخ خارج می‌سازد و خواننده محترم می‌تواند به کتابهای کلامی، تاریخی و حدیثی که در این باره نوشته و بحث کرده‌اند مراجعه نماید. (۹)

زیرا ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به «غیب» ایمان آورده و معجزه را قبول کردیم دیگر جایی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی‌ماند، مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است (۱۰)، و با کدام حساب ظاهری حاضر کردن تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است (۱۱)، و با کدام وسیله‌ای - جز معجزه - می‌توان عصای چوبی را به اژدهایی بزرگ «ثعبان مبین» تبدیل نمود (۱۲)، و یا با زدن همان عصای چوبین به دریا می‌توان آن را شکافت، و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد، (۱۳) و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد.

اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده و روایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آن جمله است معجزه معراج جسمانی و «شق القمر» و در برابر آنها نمی‌توان با تئوریه‌ها و فرضیه‌هایی همچون «محال بودن خرق و التیام در افلاک» و هیئت بطلمیوسی (۱۴) که سالها و قرن‌ها به عنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و به صورت مضحکه‌ای درآمده است به تاویل و توجیه این آیات و روایات دست زد، چنانکه برخی در گذشته و یا امروز متاسفانه این کار را کرده‌اند.

اساس این توجیحات و تاویلات آن است که ظاهراً اینان معنای صحیح «نبوت» و «وحی» و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی را ندانسته و یا همه را خواسته‌اند با فکر مادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند، و قدرت لایزال و بی‌انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده‌اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده‌اند و گرنه به گفته «ویلم جونز» (۱۵): «آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود!» و به گفته آن دانشمند دیگر اسلامی «دکتر محمد سعید بوطی» (۱۶) اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه‌ای فرا گرفته ولی به خاطر انس و الفتی که ما با آنها پیدا کرده‌ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می‌دانیم در صورتی که در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت‌انگیز است.

مگر این ستارگان بی‌شمار، و حرکت این افلاک، و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر، و حرکت ماه و خورشید، و این نظم دقیق و حساب شده، و خلقت این همه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان - که آن دانشمند بزرگ او را موجود ناشناخته نامیده - و گردش خون در بدن، مسئله روح، و مسئله مرگ و حیات، و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که در وجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر به کار رفته و موجود است معجزه نیست!

با اندکی تأمل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه می‌داند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ما صورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده‌ایم.

باری همان گونه که گفتیم: در مسئله معراج و شق القمر هر چه را برای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می‌پذیریم، و اما پاره‌ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح «شاذ»ی را که در کتابها دیده می‌شود، مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دو نیم شد و به گریبان رسول خدا رفت و سپس نیمی از آستین

راست و نیمی از آستین چپ آن حضرت خارج شده و دوباره به آسمان رفت و به یکدیگر چسبید نمی‌پذیریم و بلکه این گونه نقلها را مجعول می‌دانیم.

و یا پاره‌ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج و مشاهدات رسول خدا(ص) در آسمانها و بهشت و دوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آن را تایید نکرده ما نمی‌پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم.

در پایان، تذکر این نکته هم لازم است که با اینکه قدرت خدای تعالی محدود به حدی نیست ولی معجزه بر محال عقلی تعلق نمی‌گیرد، و آنچه مورد تعلق معجزه قرار می‌گیرد اموری است که به طور عادی محال به نظر می‌رسد، مثلا تبدیل چوبی بی‌جان به صورت حیوانی جاندار عقلا محال نیست، و یکی از نوامیس خلقت و قوانین منظم این جهان هستی است و هر روز میلیاردها جسم بی‌جان و جماد است که به صورت نبات و حیوان در می‌آید، و به تعبیر ملای رومی از جمادی میرد و «نامی» شود، و از «نما» میرد به حیوان سرزند، و از عالمی به عالم دیگر رخت بر می‌کشد، و یا اگر انسانی بخواهد از جایی به جای دور دیگری منتقل گردد، و یا جسمی را بخواهند از شهری به شهری جابه‌جا کنند به طور عادی ساعتها و یا روزها و ماهها وقت لازم دارد، که معجزه این فاصله و وقت را با قدرت الهی می‌گیرد چنانکه با پیشرفت وسایل و صنعت و به کمک عقل و فکر بشر توانسته‌اند مقداری از این کار را با ابزار علمی انجام دهند، و در علم کشاورزی آن قدر پیشرفت کرده‌اند که بر طبق برخی از خبرها توانسته‌اند تخم گوجه فرنگی را در زمین بکارند و با کودهای مخصوص و مدرنیزه کردن کار، پس از ۱۸ روز گوجه فرنگی تازه از بوته آن بچینند، و یا امروزه می‌شنویم سفینه‌هایی ساخته‌اند که دور کره زمین را در فاصله یک ساعت و ده دقیقه می‌پیماید، در صورتی که اگر صد سال پیش کسی ادعا می‌کرد که ممکن است روزی چنین کاری انجام شود مردم جهان آن را انکار کرده گوینده را به دیوانگی منسوب می‌داشتند، و شاید همانند گالیله بیچاره که کرویت زمین را کشف و اظهار کرد او را به دار می‌آویختند، و یا به زندان می‌افکندند. و این نکته هم فراموش نشود که طبق قانون علیت و اسباب، معجزه را نیز علت و سببی است غیر مریی که آن قدرت بی‌انتهای حق تعالی، و امر و اذن پروردگار متعال است، چنانکه خدای تعالی در سوره مؤمن فرماید: «و ما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضی بالحق...» (۱۷)

پی نوشت‌ها:

۱. و جالب اینجاست که برخی از نویسندگان معاصر معراج رسول خدا(ص) را به وحدت وجودی که در کلام پاره‌ای از عرفا و متصوفه دیده می‌شود تطبیق و تاویل کرده که از عدم اعتقاد به معجزه و امثال اینها سرچشمه می‌گیرد.

۲. در توصیف «براق» در چند حدیث آمده که فرمود: از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر بود، دارای دو بال بود و هر گام که بر می‌داشت تا جایی را که چشم می‌دید می‌پیمود، ابن هشام در سیره گفته: براق همان مرکبی بود که پیغمبران پیش از آن حضرت نیز بر آن سوار شده بودند. و در حدیثی است که فرمود: صورتی چون صورت آدمی و یالی مانند یال اسب داشت، و پاهایش مانند پای شتر بود. و برخی از نویسندگان روز هم در صدد توجیه و تاویل بر آمده و «براق» را از ماده برق گرفته و گفته‌اند: سرعت این مرکب همانند سرعت برق و نور بوده است.

۳. و در حدیثی که صدوق(ره) از امام باقر(ع) نقل کرده رسول خدا(ص) را از آن پس تا روزی که از دنیا رفت کسی خندان ندید.

۴. صدوق(ره) در کتاب عیون به سند خود از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده که فرمود: من و فاطمه نزد پیغمبر(ص) رفتیم و او را دیدم که به سختی می‌گریست و چون سبب پرسیدم فرمود شبی که به آسمانها رفتم زنانی از امت خود را در عذاب سختی دیدم و گریه‌ام برای سختی عذاب آنهاست. زنی را به موی سرش آویزان دیدم که مغز سرش جوش آمده بود، زنی را به زبان آویزان دیدم که از حمیم(آب جوشان) جهنم در حلق او می‌ریختند، زنی را به پستانهایش آویزان دیدم، زنی را دیدم که گوشت تنش را می‌خورد و آتش از زیر او فروزان بود، زنی را دیدم که پاهایش را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر سرش ریخته بودند، زنی را کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش مشاهده کردم که مخ سرش از بینی او خارج می‌شد و بدنش را خوره و پیسی فرا گرفته بود، زنی را به پاهایش آویزان در تنوری از آتش دیدم، زنی را دیدم که گوشت تنش را از پایین تا بالا به مقراض آتشین می‌بریدند، زنی را دیدم که صورت و دستهایش سوخته بود و امعاء خود را می‌خورد، زنی را دیدم که سرش سرخوک و بدنش بدن الاغ و به هزار هزار نوع عذاب گرفتار بود و زنی را به صورت سگ دیدم که آتش از پایین در شکمش می‌ریختند و از دهانش بیرون می‌آمد و فرشتگان با گرزهای آهنین به سر و بدنشان می‌کوفتند.

فاطمه که این سخن را از پدر شنید پرسید: پدرجان آنها چه عمل و رفتاری داشتند که خداوند چنین عذابی برایشان مقرر داشته بود؟ فرمود: دخترم! اما آن زنی که به موی سر آویزان شده بود زنی بود که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی پوشانید، اما آنکه به زبان آویزان بود زنی بود که با زبان شوهر خود را می آزرده، آنکه به پستان آویزان بود زنی بود که از شوهر خود در بستر اطاعت نمی کرد، زنی که به پاها آویزان بود زنی بود که بی اجازه شوهر از خانه بیرون می رفت، اما آنکه گوشت بدنش را می خورد آن زنی بود که بدن خود را برای مردم آرایش می کرد، اما زنی که دستهایش را به پاها بسته بودند و مار و عقربها بر او مسلط گشته زنی بود که به طهارت بدن و لباس خود اهمیت نداده و برای جنابت و حیض غسل نمی کرد و نظافت نداشت و نسبت به نماز خود بی اهمیت بود، اما آنکه کور و کر و گنگ بود آن زنی بود که از زنا فرزنددار شده و آن را به گردن شوهرش می انداخت، آنکه گوشت تنش را به مقراض می بریدند آن زنی بود که خود را در معرض مردان قرار می داد، آنکه صورت و بدنش سوخته و از امعاء خود می خورد زنی بود که وسایل زنا برای دیگران فراهم می کرد. آنکه سرش سرخ و کورک و بدنش بدن الاغ بود زن سخن چین دروغگو بود و آنکه صورتش صورت سگ بود و آتش در دلش می ریختند زنان خواننده و نوازنده بودند. . . و سپس به دنبال آن فرمود: وای به حال زنی که شوهر خود را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

۵. به این مضمون روایات دیگری هم از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده. ولی جای مناقشه در این حدیث در چند جا به چشم می خورد. چنانکه سید مرتضی (ره) در تنزیه الانبیا فرموده، و در صحت آن تردید کرده، و الله العالم.

۶. در حدیث دیگری که علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده رسول خدا (ص) فرمود: چون به معراج رفتم وارد بهشت شده و در آنجا دشتهای سفیدی را دیدم و فرشتگانی را مشاهده کردم که خشتهایی از طلا و نقره روی هم گذارده و ساختمان می سازند و گاهی هم دست از کار کشیده به حالت انتظار می ایستند، از ایشان پرسیدم: چرا گاهی مشغول شده و گاهی دست می کشید؟ گفتند: گاهی که دست می کشیم منتظر رسیدن مصالح هستیم، پرسیدم مصالح آن چیست؟ پاسخ دادند گفتار مؤمن که در دنیا می گوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» که هرگاه این جمله را می گوید ما شروع به ساختن می کنیم، و هرگاه خودداری می کند ما هم خودداری می کنیم.

۷. منظور همین نماز عشاء است که شبها می خوانند، چون معمولاً آن را آخر شب هنگام خفتن می خوانده اند آن را «عشاء» آخر نامیده اند.

۸. برای توضیح بیشتر به کتابهای بحارالانوار، ج ۱۹، (چاپ جدید)، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۵، ج ۵، ص ۱۸۶، تفسیر المیزان، ج ۱۹، صص ۶۴ - ۶۰، ج ۱۳، صص ۲ به بعد، فقه السیره، صص ۱۵۴ - ۱۴۶، الصحیح من السیره، ج ۲، ص ۱۱۲، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۰۵ و کتابهای عربی و فارسی دیگری که در این زمینه قلمفرسایی و بحث کرده اند مراجعه نمایید.

۹. «و اوحینا الی موسی اذ استسقاہ قومہ ان اضرب بعصاک الحجر، فانبحست منه اثنتا عشره عینا. . .» سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

۱۰. «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک. . .» سوره نمل، آیه ۴۰.

۱۱. «فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین. . .» سوره شعراء، آیه ۳۲.

۱۲. به آیات مبارکه سوره بقره، آیه ۵۰، سوره طه، آیه ۷۷، سوره شعراء، آیه ۶۳ و سوره دخان، آیه ۲۴ مراجعه شود.

۱۳. بر طبق نظریه بطلمیوس یونانی که قرنهای مورد قبول دانشمندان جهان قرار گرفته بود افلاک را اجسامی بلورین می دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می پنداشتند که همانند ورقه های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر آن چسبیده بود حرکت می کرد و روی این نظریه می گفتند خرق و التیام - یعنی شکسته و بسته شدن - در آنها محال است، و چون شق القمر - و دو نیم شدن ماه - و همچنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک می شد آن را منکر شده و یا دست به تاویل و توجیه در آنها می زدند، غافل از آنکه قرنهای قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آن را مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید: «و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم، و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم، لا الشمس ینبغی لها ان تدرك القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون» سوره یس، آیه های ۴۰ - ۳۸ که اولاً حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت می دهد، و ثانیاً «فلک» را مدار آنها دانسته و ثالثاً حرکت آنها را در این

مدار به صورت «شنا» و شناوری بیان فرموده، و فضای آسمان بی انتها را به صورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناورند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه‌های فضایی و موشکها و آپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید، و بریئت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد.

۱۴. فقه السیره، صص ۱۵۱ - ۱۵۰.

۱۵. همان

۱۶. سوره مؤمن، آیه ۷۸.

۱۷. خواننده محترم می تواند برای اطلاع بیشتر از این بحث به تفسیر شریف المیزان، ج ۱، صص ۵۷ به بعد مراجعه نماید.